

# طالع تاریکی

نمایشنامه‌ی غدیر - مرضیه کرباسیان

باسمه تعالی و بذكر الجبه المنتظر

تقديم به وارثه تحدير حضرت جبه ابن الحسن المهدي (عج)

عنوان نمایش: طلوع تاریکی  
موضوع: بیان علت نافرمانی مردم از سفارشات بسیار پیامبر(ص) بر ولایت و جانشینی امیرالمومنین (ع) بعد از وفاتشان.  
شخصیت ها:  
زن اول: زنی میانسال و عبوس.  
زن دوم: زنی میانسال و گوش به فرمان زن اول.  
حارصه: زنی میانسال فرزند محمد بن مسلمه انصاری  
سمیه: دختری جوان عروس منعشی  
حره: دختری جوان دختر جدين قيس  
فرنگیس: خدمتکار جوان ایرانی و سفید روی با آرایشی که ایرانی بودنش را نشان دهد.  
ام حبیب: خدمتکار پیر با صورتی مهربان.

شخصیت ها	دیالگ ها
فرنگیس	(در حالی که سیب زمینی پوست می کند، بو می کشد) وای که هیچ چیز به اندازه ی بوی آبگوشت تو ام حبیب مرا مست نمی کند و ناله شکمم را در نمی آورد.
ام حبیب	امان از زبان شما ایرانیان که هم شیرین است و هم تیز و راه جواب را بر ما می بندد.
فرنگیس	چگونه شیرین و تیز با هم جمع می شود.
ام حبیب	(در حالی که شیطننت بار صورت دختر را که به زیر انداخته است بالا می آورد و به آن نگاه می کند) شیرینی که جای خود دارد، تیز یعنی حرف خود را بالاخره می زنید و دهان ما را می بندید.
فرنگیس	ام حبیب! شما چگونه حرف می زنید؟ من که سر در نمی آورم!
ام حبیب	ما در صحبت کردن رعایت حال طرف مقابل را می کنیم. چون امام ما امیرالمؤمنین فرموده اند قبل از حرف زدن خوب فکر کنید که بعد از حرف زدن پشیمان نشوید.
فرنگیس	جدا! دیگر چه کسی حوصله اش را دارد که این همه دقت کند.
ام حبیب	چه چیز تو را به شک انداخته که باور نمی کنی؟
فرنگیس	از بس خلاف این را دیده ام، باورم نمی شود انسانی وجود داشته باشد که در حرف زدن این همه دقت داشته باشد.
ام حبیب	آخر مردانی که با پیامبر بوده اند، باید این گونه باشند و به سنت و گفتار پیامبر عمل کنند. کسی که یار شفیق پیامبر باشد، دقت می کند که در همه کارهایش رضای خدا را در نظر داشته باشد.
فرنگیس	اما هنگامی که مرا به اسیری آوردند، مردان زیادی را دیدم که یار پیامبر نامیده می شدند، ولی چشم از رخسارم بر نمی گرفتند!
ام حبیب	(باحسرت) آن ها با چشم سر دیده اند نه چشم دل، (در حالی که به طرف دیگر می رود و شروع به هم زدن آن می کند) حال از این حرف ها بگذریم ، دختر مگر تو به اسلام ایمان

فرنگیس	نیاورده ای ؟ پس برای چه نامت را تغییر نمی دهی؟
ام حبیب	مگر ایمان به نام و نشان است؟ ( در حالی که به فکر فرو رفته) به خدای محمد که به حقیقت یافته ام که چنین نیست که ایمان به نام ، مقام و راندن شهادتین بر زبان باشد.
ام حبیب	همراه صدای محکم و بلند درخانه چراغ صحنه ی کناری روشن می شود و ام حبیب به سوی در می رود تا آن را باز کند وفرنگیس به کنار در مطبخ رفته و پرده را کنار می زند تا ببیند که چه خبر است.
ام حبیب	آمدم! آمدم!
ام حبیب در را باز می کند و زن اول و دوم همراه سمیه و حره که در اطراف و عقب تر از آن ها هستند وارد می شوند.	
زن اول	(به ام حبیب) بانویت کجاست؟
ام حبیب	استراحت می کند.
حره	پس برو بیدارش کن و به او بگو که مهمانان عزیزی بر او وارد شده اند( و به زن اول و دوم اشاره می کند)
زن دوم	حارصه را چه شده است؟ چگونه می تواند در چنین وضعی به خواب رود.
زن اول	چون که پدران ما خود را در خطر این بی آبرویی قرار داده اند نه پدر او که با خیال راحت در مدینه ماند و به تبوک رفت .
سمیه	بهشت خدا بر خلیفه ی اول باد که در آن آشوب پس از مرگ پیامبر افسار اسلام را به دست گرفت و از هلاک شدنش رهانید.( بعد در حالی که به ام حبیب اشاره می کند ادامه می دهد) بهتر نیست صبر کنیم تا حارصه بیاید و با هم فکر این بی آبرویی را بکنیم؟
حره	سمیه راست می گوید (روبه ام حبیب) راستی توچرا همچنان ایستاده ای و به ما چون دشمنان خونی پدرت می نگری؟
ام حبیب تعظیم کوتاهی می کند و از در دیگر اتاق خارج می شود.و چهار زن می نشینند در حالی که همچنان فرنگیس پنهانی آن ها را می نگرد.	
زن دوم	آه که چقدر پدرم برای این اعراب بیابانی زحمت کشید تا عرب را بر عجم برتری دهد حال می بینی حره، چگونه بر دخترش می نگرند.
زن اول	آرام بگیر، مقام ما و پدرانمان بر هیچ کس پوشیده نیست.
زن دوم	جز علی!
زن اول	(با تمسخر و خنده)او که پس از مرگ همسر و کودکش چون بره ای در خانه نشسته و(با تاکید) هم رازش چاه های مدینه اند نگران مباش اوضاع در دستان ماست.
حارصه وارد می شود و با مهمان هایش شروع به احوال پرسی می کند و ام حبیب نیز پس از چند لحظه وارد می شود و در حالی که سعی می کندخشمش را فرو خورد به آن ها نگاهی از روی تحقیر می کند و وارد مطبخ می شود و فرنگیس نیز قبل از آن که ام حبیب وارد مطبخ شود خود را مشغول هم زدن دیگ می کند ام حبیب وارد می شود و چراغ صحنه ی کناری خاموش می شود.	
ام حبیب	( با عصبانیت و ناراحتی)دوباره این قوم هزار رنگ چه نقشه ای دارند؟!
فرنگیس	چه می گویی ام حبیب مگر آن دو...
ام حبیب	آری ولی در خاطرت هست که گفتم ایمان به نام و مقام نیست دلم شور می زند تو

خواست به غذا باشد تا من حبیب را بیایم و از او خبر گیرم.	
فرنگیس	خبر چه؟
ام حبیب	باید بدانم آن ها به چه دلیل هراسان خود را به اینجا رساندند و از برای چه از حارصه هم فکری می خواهند.
ام حبیب روسریش را محکم می کند و چهارقدش را " پارچه ای چهار گوش " روی سر می اندازد و از در پستی مطبخ عزم رفتن میکند.	
ام حبیب	راستی اگر سراغ مرا گرفتند بگو ، بگو... آخر چه بگویی که نه آنان بویی ببرند و نه دروغ گفته باشی؟
فرنگیس	خوب راستش سبب زمینیهایمان تمام شده می توانید هم به قصد دیدن حبیب خارج شوید هم برای خرید، من هم می توانم تنها قصدتان را از خرید به آنان بگویم .
ام حبیب	(با خنده)الحق که از نژاد سلمانی.(سپس خارج می شود)
فرنگیس از در عقبی مطبخ به بیرون نگاه می کند تا مطمئن شود که ام حبیب خارج شد و سپس دوباره خود را به پرده ی بین مطبخ و اتاق می رساند و گوشه ی آن را کنار می زند و شروع به گوش دادن می کند و در همان زمان چراغ صحنه ی کناری نیز روشن می شود و زنان را در حال صحبت کردن نشان می دهد.	
حارصه	خداوند خوب می دانست چه کسی را پیامبر خود کند ، محمد بسیار زیرک بود و همیشه گامی از ما جلوتر برمی داشت چه کسی گمان می برد که روزی نام اصحاب عقبه فاش گردد.
زن اول	آری، حذیفه باید آن شب با محمد باشد تا اهل عقبه را بشناسد و صاحب سرّ او گردد.
زن دوم	و آن گاه محمد به او بگویند که پشت سر این گروه نماز نخوان ، و خوب این گونه معلوم است که بالاخره نامشان بر ملا می گردد.
سمیه	ای کاش می توانستند کار محمد را یکسره کنند.
حارصه	خدایش با او بود وگرنه کار باید پیش از آن تمام می شد.
حره	منظورت پیش از عقبه است؟
حارصه	آری، آن زمان که به دروغ خبر دادند که رومیان در شام سپاهی عظیم تدارک دیده اند.
حره	به یاد دارم زمان گرما بود و رسیدن میوه ها و مردم مایل بودند بین میوه ها و در سایه های خویش بمانند و خوش نداشتند که با پیامبر به جهاد بروند.
زن اول	خوب حق داشتند جنگ با روم مگر کار کمی بود، ما امید وار بودیم که هرگز محمد بسوی ما باز نگردد.
زن دوم	(رو به زن اول با خنده و تمسخر) در خاطرت هست هر روز مردم پیش محمد می آمدند و به هزار و یک دلیل از او می خواستند که به آنان اجازه دهد تا با او به تبوک نروند.
سمیه	(رو به حره با خنده) دختر جَدِبن قیس آیا بخاطر داری که پدرت چه بهانه آورد از برای رفتن( بعد در حالی که مؤدبانه می نشیند صدایش را کلفت می کند و می گوید) یا رسول الله به من اجازه دهید که نیایم و در فتنه نیفتم چرا که همه می دانند هیچکس به اندازه ی من از زن ها خوشش نمی آید و من می ترسم در مقابل دختران زرد موی نتوانم خودم را نگهدارم(وهمه به جز حره شروع به خندیدن می کنند)
حره	تو دیگر چه می گویی عروس مغشی؟! آیا به یاد نداری که پدرشویت چگونه برای محمد

	<p>بهانه آورد تا آن جا که بر او چنین نازل شد که کسانی که به روز بازپسین ایمان دارند از تو رخصت نمی طلبند...و همچنین آیه آمد که جایگاهشان جهنم است . ندیدی که چگونه پیش محمد رفت و هنگامی که از او پرسید: چه باعث شد که آمدی؟ به دروغ زبان گشود و گفت : (به تمسخر) چهره رسول خدا را داغ بزند و من در سایه نشسته باشم؟! و آن گاه بر محمد چنین نازل شد که: منافقان هراس دارند از این که سوره ای نازل شود که از آن چه در دل های ایشان هست خبر دهد. ( بعد بلند شروع به خندیدن می کند)</p>
سمیه به طرف حره نیم خیز می شود و می خواهد به تندی جوابش را بدهد که زن اول جلوی او را می گیرد.	
زن اول	<p>چه می کنید؟! از چه ناراحتید از سیاستمدار بودن بزرگانتان ، مگر علی از همین بی سیاستی نبود که خانه نشین گشت و مغلوب سیاست آنان شد.</p>
زن دوم	آری راست می گوید( و همه شروع به خندیدن می کنند)
حارصه	ام حبیب برای مهمانانم شیر و خرما ی تازه بیاور.
فرنگیس ناگهان به خود می آید و سریع سر و وضع خود را مرتب می کند و ظرف شیر و خرما را برمی دارد و به داخل اتاق می رود و آن را در مقابل مهمانان قرار می دهد.	
حارصه	چرا ام حبیب نیاورد؟
فرنگیس	او برای خرید به بازار رفته است.(و به مطبخ می رود)
زن دوم	حارصه؟! چرا این پیرزن را که به یقین از دوستان علی است در خانه ات نگاه داشته ای.
سمیه	از کجا می دانی که او دوستان علی است؟
زن اول	او جزء زنانی بود که برای عیادت فاطمه به خانه اش رفت، مدرکی از این واضح تر!
حارصه	آری من نیز به این مسأله آگاهم و به همین منظور آن را در خانه ی خویش نگاه داشته ام.
حره	به چه جهت؟
حارصه	به دو دلیل اول آن که از طریق او می توانم بر افکار و اعمال شیعیان علی آگاه شوم و دوم این که می توان اخبار کذب را از طریقش بین شیعیان علی شیوع داد.
زن اول	دلیل دوم قابل قبول است اما دلیل دیگرت، آخر مگر او مجنون است که اخبار شیعیان را در اختیار تو قرار دهد.
حارصه	دخترک را دیدید؟
زنان	آری!
حارصه	دخترکی است ایرانی تازه مسلمان شده و عربی را خوب می فهمد و بدان سخن می گوید، دختر باهوشی است اما اسلام را به خلیفه ی اول و دوم می شناسد، نه پیامبر را دیده و نه احادیثش را شنیده و نه علی را می شناسد و
همه ی زنان با هم	و نه از غدیر خبر دارد...(سپس همه شروع به خندیدن می کنند)
حارصه	آری، به او گفته ام که ام حبیب از کسانی است که می خواهد به اسلام ضربه زند پس اخبار و سخنانش را خوب به خاطر بسپار و یک به یک برایم باز گو.(دوباره همه می خندند)

زن اول	الحق که فرزند محمد بن مسلمه ی انصاری هستی.
حارصه	اما دیدید که چگونه محمد همین مرد را به زانو درآورد، او زیرک ترین مردی بود که تا به امروز دیده ام پس از بازگشت از تبوک چنان کرد که همه ی متخلفین بر همگان آشکار گردند و بارها برای عذرخواهی به پابوسش بروند تا بالاخره عذرشان پذیرفته شود اینگونه هم قدرت خود را نشان داد هم با نشان دادن رحمانیت خود و خدایش پایه های دینش را استوار نمود.
در این هنگام چراغ مطبخ روشن می شود و ام حبیب وارد می شود و آرام به طرف فرنگیس می رود که در حال گوش دادن حرف های آن ها است و دست روی شانه او می گذارد فرنگیس ناگهان برمی گردد ( در این بین چراغ اتاق کناری خاموش می شود) سریع خود را مرتب می کند و به طرف دیگ می رود و شروع به هم زدن آن می کند.	
فرنگیس	راستی چه خبر؟ حبیب را پیدا کردید؟ از او خبر گرفتید؟
ام حبیب که در ابتدا قیافه ی جدی دارد ناگهان می خندد.	
ام حبیب	آری گویی نام یکی دیگر از افراد عقبه(بعد به طرف پرده اتاق رفته و به زن دوم اشاره می کند و فرنگیس نیز به جلو می آید تا او را ببیند) پدر او را می گویم،(با پوزخند) بر همگان فاش گشته.
فرنگیس	(بلند بی توجه به اینکه چه می گوید و ممکن است صدایش به داخل اتاق برود) مگر افراد عقبه چه کرده اند که نباید نامشان فاش شود.
ام حبیب	هیس.....ساکت باش، دختر مگر می خواهی سرت را بر باد دهی؟
فرنگیس	سرم را از دست بدهم بهتر از آن است که در این سردرگمی اسیر بمانم!
ام حبیب	باشد آرام بگیر تا برای بگویم ،هنگام بازگشت از تبوک بود، که پیامبر (ص) سوار بر شتر از گردنه ی عقبه عبور می کردند و حذیفه و عمار نیز ایشان را همراهی می نمودند دوازده نفر به ایشان حمله می کنند و پیامبر(ص) بر آنان نهیبی می زنند و آنان فرار می کنند(پس از مکث) کسی جز پیامبر (ص) از هویت آنان آگاه نبود جز حذیفه که ایشان را از روی مرکب هایشان شناسایی کرد، پیامبردرباره اهل عقبه فرمودند: اینان تا قیامت منافق هستند، به همین خاطر آن ها( اشاره به مهمان ها) نگران بر ملا شدن این راز هستند.
فرنگیس	چرا پیامبر (ص) آنان را نکشتند؟
ام حبیب	به پیامبر پیشنهاد شد ولی حضرت نپذیرفتند و فرمودند:من کراهت دارم که گفته شود محمد به کمک یارانش جنگید و بعد از جنگ اقدام به کشتنشان کرد.
فرنگیس	از تبوک برایم بگو، آیا آن را بخاطر داری؟
ام حبیب	آری، چگونه می توانم آن را فراموش کنم؟!
فرنگیس	پس برایم بگو!
ام حبیب	(در حالی که روی پلکانی می نشیند و شروع به مالیدن پاهایش می کند) از کجایش برایت بگویم از نافرمانی مردم یا از منافقان که از بی غیرتی مسلمانان اجازه جولان دادن به خود داده بودند.

حارصه	(ناگهان پرده ی مطبخ را کنار می زند) شما چه می کنید؟ (فرنگیس و ام حبیب سریع خود را جمع می کنند فرنگیس خود را در حال پوست کندن سیب زمینی ها نشان می دهد و ام حبیب بر سر دیگ می رود.) فرنگیس بیا ببینم. آرام او را طرف خود می کشاند) راستش را بگو چه می گفتید؟
فرنگیس	هیچ، برای طبخ غذا باید دائما از ام حبیب سوالاتی بپرسم، و البته او همیشه به آرامی پاسخم را می دهد.
حارصه	زود برو غذا را حاضر کن.
فرنگیس	بله
حارصه از مطبخ خارج می شود و آن دو نفس راحتی می کشند ام حبیب سریع شروع به کار می کند و هیزم ها را زیر دیگ می ریزد.	
فرنگیس	این ها را رها کن، داشتی از تبوک برایم می گفتی.
ام حبیب	دختر مگر ندیدی چه گفت، برای ظهر مهمان دارد.
فرنگیس	ام حبیب می دانی حارصه تو را از چه در خانه اش به خدمت گرفته؟
ام حبیب	آری
فرنگیس	می دانی و باز در خدمت اویی؟
ام حبیب	در خدمت او نیستم در خدمت شیعیانم .
فرنگیس	نمی ترسی آن چه را که گفته ای به حارصه خبر دهم.
ام حبیب	نه ، چرا که می دانم برخلاف آنچه آنان می پندارند تو از غدیر آگاهی.
فرنگیس	تو این ها را از کجا می دانی؟
ام حبیب	این سخنان را کنار بگذار که بسیار کار داریم.
فرنگیس	نه ، بگو.
ام حبیب	(با خنده) من که بدون تحقیق از دختری که می خواهد عروسم شود برای حبیب همسر نمی گیرم.
فرنگیس از روی خجالت سر به زیر می اندازد و خود را مشغول کاری می کند ولی سعی می کند کاری را انتخاب کند که نزدیک در باشد و صدای حارصه و بقیه را بشنود. ام حبیب زیر چشمی در حالی که می خندد به او نگاه می کند و مشغول کار می شود ، در این بین چراغ مطبخ خاموش می شود و چراغ اتاق روشن می گردد.	
حارصه	آن سال را بخاطر دارید؟!
سمیه	سال نهم هجری را می گویی آن هنگام که محمد فرمان جهاد داد و از مسلمانان خواست آماده رفتن به تبوک شوند،
حارصه	آری باید وقایع آن سال را خوب بررسی کنیم و ببینیم بزرگانمان در مقابل محمد چه کردند که نتوانستند از پس یک مرد امی برآیند و این گونه رازشان بر ملا گشته تا ببینیم چه باید کرد.
حره	آن چنان که به خاطر دارم پس از اعلام جهاد آنان به بهانه های مختلف از محمد اذن

	خواستند که با او به جنگ نروند و نه تنها خود به جهاد نرفتند دیگران را نیز از این کار باز می داشتند.
چراغ اتاق خاموش می شود و چراغ مطبخ روشن می گردد.	
فرنگیس	خداوندا ! باور نمی کنم، من همیشه گمان می کردم اطراف پیامبر (ص) را یاران وفاداری از جمله انصار و مهاجرین پر کرده بودند.
چراغ مطبخ خاموش می شود و چراغ اتاق روشن می گردد.	
حارصه	و اقدامی دیگر؟!
زن اول	اقدام عبدالله ابن ابی بود هنگامی که محمد در ثنیه الوداع با لشگریانش که حدود سی هزار نفر می شدند اردو زد او نیز کمی پائین تر با همان میزان لشگر در مقابل محمد اردو زد تا در مقابلش عرض اندام کند.
زن دوم	ولی قصد اصلی آن ها این بود که پس از رفتن محمد مدینه را تصاحب کنند.
حارصه	و اما چه شد؟! آن مرد امی، علی را در مدینه به جانشینی خویش معرفی کرده و نقشه ی ایشان را نقش بر آب کرد .
زن اول	اما پدرانمان علی را به تمسخر گرفتند که محمد او را سرپرستی یک مثن زن و کودک گماشته است.
حارصه	و نتیجه این اقدام چه بود جز آن که حدیث معروف منزلت را درباره ی علی گفت.
زن دوم	(با تمسخری همراه عصبانیت) انت منی بمنزله هارون من موسی، الا انه لانی بعدی.
زن اول	آرام بگیر اکنون که علی خانه نشین گشته.
حارصه	دیگر چه؟
حره	در بین راه که محمد به سوی تبوک حرکت می کرد گروهی به بهانه عقب افتادن، از لشگر جدا می شدند.
زن اول	و البته جاسوسان نیز در میان لشکر به کارشکنی مشغول بودند.
زن دوم	آری، خدا رحمتشان کند از هیچ دریغ نکردند، حتی آب چاه ها را آلوده کردند.
حارصه	چه فایده ای داشت چرا که محمد دستور داد از آن آب ها استفاده نکنند.
زن اول	ولی آن ها از پای ننشستند و لشکر را دچار تفرقه، ترس و دلهره کردند و حتی برای تضعیف لشکر به تمسخره محمد می پرداختند.
چراغ اتاق خاموش می شود و چراغ مطبخ روشن می گردد.	
فرنگیس	اما (مکت) آخر، آخر این همه نفاق برای چه؟ مگر نه این است که در دین هیچ اکراهی نیست؟ این همه درویی از برای چه؟
ام حبیب	گروهی ایمان آوردند از آن جهت که از قوم یهود و مسیح شنیده بودند که پیامبری از مردم عرب ظهور خواهد کرد که حکومتش دنیا را فرا می گیرد و آنان به طمع حکومت به دروغ شهادتین گفتند و خود را میان مسلمانان پنهان کردند تا زمان قدرت ایشان هم برسد.



فرنگیس	ام حبیب امروز به سوالی که سال ها فکرم را مشغول ساخته بود پاسخ داده شد.
ام حبیب	کدام سوال؟
فرنگیس	به اینکه چگونه می شود پس از آن همه سفارشات پیامبر (ص) و شناخت مردم نسبت به علی (ع) باز هم کسی غیر از او را به جانشینی پیامبر انتخاب کنند.
ام حبیب	اما با این همه کارشکنی هایی که منافقین انجام دادند و سعی در محو کردن غدیر از ذهن مردمان دارند دلیلی نمی شود که مسلمانان گمان کنند که پیامبر (ص) خود جانشینی شایسته برای خویش معرفی ننموده ، بینم دخترم این سبب زمینی هایی را که پوست کنده ای بی آن که به دست آشپزی ماهر دهی تا آن را نسوزاند رها می کنی؟
فرنگیس	بی شک نه.
ام حبیب	پس چطور امکان دارد که پیامبر پس از ۲۳ سال تحمل رنج و مشقت برای نجات مردم از تاریکی جهل آنان را به دست جهل محض بسپارد؟!
فرنگیس	حتی اگر فرض کنیم که ایشان کسی را برای جانشینی خویش معرفی ننموده بودند برای چشمان حقیقت بین، روشن است که علی (ع) شایسته ی جانشینی پیامبر(ص) می باشد، چرا که این حقیقتی است که چون خورشید می درخشد و کسی که آن را انکار کند دلیلی است بر نابینایی خودش و نه انکار خورشید.
ام حبیب	(با ناراحتی) آری ، اما گویی امت را خوابی سنگین فرا گرفته.
فرنگیس	از چه ناراحتی ام حبیب خداوند آنکه را که به واقع دنبال حقیقت است هدایت می نماید از مردی مسلمان که پیش از اسلام آوردنش یهودی بود شنیدم که به خداوند قسم یاد می کرد و می گفت: که با چشمان خویش دیدام که علی روزی به دستور پیامبر (ص) در خیبر را به تنهایی از جا کند و بلند نمود و روزی دیگر به دستور پیامبر (ص) سکوت کرد در حالی که حش را گرفتند ، سکوت کرد در حالی که همسرش را ، دختر پیامبر (ص) را زدند و کودکش را سقط کردند ، و سکوت کرد در حالی که او را با طناب برای بیعت می کشیدند. پس با خویش گفتم آیا کسی شایسته تر از علی(ع) برای جانشینی پیامبر(ص) می باشد که چنین مطیع خدا و رسولش باشد پس اسلام آوردم؟
ام حبیب	آری ، به خدای محمد که او به سوی حق رهنمون گشته.
فرنگیس	پس دیگر غمگین مباش ، که این ایام ، ایام شادی شیعیان است بگذار بینم تا غدیر چقدر مانده؟
ام حبیب	کم از دو هفته.
فرنگیس	چقدر خوب! خدا کند که من زنده باشم و غدیر را درک کنم. وای چه خوب!
ام حبیب	می خواهی چه کنی؟
فرنگیس	هرچه که مولایم دوست دارد، دوست بدارم و انجام دهم. بیعت با مولایم و ... و هر چه که او را ناخوش دارد، من ترک کنم.

ام حبیب	عالیست! خدا کمکت کند.
فرنگیس	آری، مرا دعا کن که در تصمیم‌هایم موفق شوم.
ام حبیب	انشاء ...
فرنگیس	من می‌خواهم اسم خود را در روز غدیر عوض کنم.
ام حبیب	می‌خواهی خود را چه بنامی؟
فرنگیس	(در حالی که با افتخار می‌ایستد و به افق نگاه می‌کند) فاطمه.
دقیقاً با گفتن فاطمه چراغ صحنه خاموش می‌شود و صدای کِل زدن بلند می‌شود.	